

وعظ در فرهنگ اسلامی مفهوم‌شناسی و بررسی ساحت‌های روان‌شناختی

حمزه عبدی

(دانش‌آموخته حوزه علمیه قم؛ دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

چکیده

موعظه، مسئله‌ای رایج در جوامع مذهبی است که در آموزه‌های دینی به آن توجه خاص شده است. این مقاله در صدد است تا ابعاد این پدیده را از منظر آیات و روایات مورد بررسی قرار داده، سپس ارتباط این مفهوم را با روان‌شناسی بررسی نماید تا معلوم شود آیا مفهومی مانند «وعظ و موعظه» را می‌توان در روان‌شناسی نیز پی‌گیری کرد یا خیر؟ و اگر جواب مثبت است، کیفیت آن چگونه می‌باشد؟ در نهایت، به شرایط تأثیرگذاری موعظه پرداخته و آن را از منظر دینی و روان‌شناختی مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: وعظ، رفتار، روان‌شناسی، موعظه‌پذیری، آداب.

مقدمه

معلوم شود که آیا مفهومی مانند «وعظ» را می‌توان در روان‌شناسی نیز پی‌گیری کرد یا خیر، و اگر جواب مثبت است، کیفیت آن چگونه است.

تغییر رفتار

پیش از پرداختن به مسئله «موعظه» به عنوان ورود به بحث، توجه به نکته‌ای لازم است و آن تغییر رفتار است. تغییر رفتار به عنوان یکی از مهم‌ترین نیازهای بشری همیشه مورد بحث والدین و مربیان بوده است. بدین‌روی، هم در دین مورد اهتمام است و هم در علوم رفتاری. البته دین با توجه به نگاه خاصی که به انسان‌ها دارد و انسان‌ها را قادر به تغییر خویش می‌داند، کمتر به سراغ روش‌های کاربردی می‌رود و معمولاً در سطح شناخت‌های کلی با مخاطبان خود برخورد می‌کند؛ مثلاً، عبارت‌هایی مثل «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ» (تغابن: ۱۶) (یعنی تا آنجا که توان دارید پروای خدا داشته باشید) به این نوع شیوه برخورد اشاره دارد. البته گاهی هم مشاهده می‌شود که راه‌کاری جزئی ارائه می‌دهد؛ مثل این آیه شریفه، که می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (نحل: ۱۲۵) (یعنی: ای پیامبر! با حکمت و موعظه‌ی حسنه و بحث و جدل نیکو، مردم را به راه خدا دعوت کن.) در اینجا، دعوت به سوی حق را سه شیوه حکمت و موعظه‌ی حسنه و جدال نیکو معرفی می‌نماید.

به هر روی، با توجه به اینکه زبان دین و قرآن با زبان عرف هماهنگ است، گاهی به صورت کلی اصل

بسیاری از اوقات، ظرایف جالبی در فرهنگ و دین وجود دارد که در ادبیات علمی و پژوهشی نسبت به آن اهتمام لازم مبذول نمی‌شود، در حالی که اگر با دقت به این گهرهای عالی نگریسته شود بسیار مفید و راهگشا است.

توجه به این نکته مهم است که اگر یک مفهوم انسانی در فرهنگ شکل می‌گیرد و دارای کارکرد است حتماً در میان رفتارهای انسانی و روان انسان‌ها جایگاهی دارد، اگرچه مطالعات علمی درباره آن به فعلیت نرسیده باشد. برای مثال، موضوعات «روان‌شناسی مثبت» سال‌ها دغدغه بسیاری از محققان بود و تحقیقات آنها حکایت از این موضوع دارد؛ اما پس از سپری شدن آن دوره و مهیا شدن زمینه‌های لازم، عده‌ای از آنان با همکاری یکم‌یگر، مدعی رویکرد و حوزه‌ای جدید شدند که چند دهه قبل، به یقین، جامعه علمی روان‌شناسی قادر نبود این فضای جدید را تحمل نماید.

این مقاله نیز درصدد آن است که یک مفهوم دینی را مورد بازشناسی قرار دهد و به بررسی ابعاد گوناگون آن بپردازد. این مفهوم عبارت است از: «وعظ و پند».

ما به وضوح ملاحظه می‌کنیم که «موعظه» به عنوان مسئله‌ای رایج در جوامع مذهبی جریان دارد و تأثیرگذاری آن را نیز مشاهده می‌کنیم. بدین‌روی، مقاله حاضر درصدد آن است که ابعاد این پدیده را از منظر آیات و روایات مورد بررسی قرار دهد، سپس ارتباط این مفهوم را با روان‌شناسی بررسی نماید تا

را تحمل کردیم، به امید آنکه فرزندم در سلامت اخلاقی، تحصیلش را ادامه دهد؛ اما پس از آمدن به تهران، آرام آرام مشاهده می‌کردم که دخترم نسبت به مسائل مذهبی ضعیف‌تر می‌شود. تازه مشکل دو برادر او که دبیرستانی بودند نیز اضافه می‌شد و آنها نیز کم‌کم نسبت به مسائل مذهبی ضعیف‌تر می‌شدند؛ نمازها به آخر وقت و گاهی هم به فراموشی سپرده می‌شد. مدتی است که متوجه موسیقی‌های غیرمجاز و سی‌دی‌های مبتذل در خانه شده‌ام. من تحمل این مسائل را ندارم و این همه رنج را به خاطر سالم ماندن فرزندانم تحمل کردم. از آنها خواهش کردم مراقب رفتار و اخلاق خود باشند؛ مواظب باشند که دینشان را از دست ندهند. اما هرچه بیشتر نصیحت می‌کنم نتیجه عکس می‌گیرم،

به طوری که مستأصل شده‌ام چه کنم...»^(۱)

این مکالمه تلفنی شبیه هزاران مسئله مشابه جامعه ماست که هر روزه شاهد آن هستیم و موضوع به این داستان محدود نمی‌شود.

گاهی کسانی که موعظه والدین را گوش نمی‌دهند به راحتی دل در گرو سخن دیگران می‌دهند و چنان طبق خواسته‌های آنها عمل می‌کنند که اطرافیان از حرکت آنها متعجب می‌شوند؛ چنان‌که والدین با تعجب می‌گویند: آیا اشکال از ماست یا فرزندمان مشکلی دارد؟ چرا سخنان ما را که نتیجه یک عمر تجربه است و با سختی به دست آمده و او نیز می‌داند که ما خیرخواه او هستیم، نمی‌شنود؟ چرا باید چنین طعم تلخ شکست را در برخورد با میوه زندگی خود بچشیم؟

مطلوبیت چیزی مطرح می‌شود و گاهی شیوه‌های دست‌رسی به آن مطلوبیت هم ارائه می‌گردد.

در آیه مزبور، به پیامبر می‌فرماید: برای دعوت مردم به سوی خدا، به سه شیوه دعوت کن؛ یعنی با این سه روش، مثنی آنها را تغییر ده و به راه پروردگارت دعوت کن. پس یکی از پیام‌های صریح این آیه تغییر رفتار است. البته آیه مبارکه، مطلق تغییر را اراده کرده که معمولاً به سطح شناخت افراد ناظر است. اما اگر «رفتار» را کمی گسترده‌تر تعریف کنیم و آمیختگی آن را با شناخت و عواطف بیان کنیم، خواهیم دید که این سه مفهوم به یکدیگر نزدیک هستند و از این‌رو، با این رویکرد، وقتی از رفتار سخن به میان می‌آید، عواطف، شناخت و رفتارهای ظاهری با هم در نظر گرفته می‌شوند.

پیامبران خدا آمده‌اند تا رفتارهای مردم را تغییر دهند و شیوه‌های بد و ناپسند زندگی را با شیوه‌های خوب و پسندیده عوض نمایند. رهبران اجتماعی نیز با اهدافی که دارند، در صدد تغییر مردم به سمت اهداف عالی‌تر هستند. مربیان و والدین نیز همین دغدغه را در مسیر اهداف تربیتی خود دارند و از این‌رو، دایم در پی راه‌کارهای اجرایی برای این اهداف خود هستند. بدین‌روی، گاهی موفق می‌شوند و گاهی نیز طعم تلخ شکست را باید تحمل کنند. «... پدری مذهبی با مشاوره تلفنی تماس گرفته بود. او می‌گفت: دخترم در دانشگاه تهران قبول شده بود. ما در شهرستان زندگی می‌کردیم، اما به خاطر دخترم و اینکه شب‌ها در خوابگاه نباشد، به تهران آمدیم و چقدر سختی و رنج سفر و زندگی در غربت

وعظ به مثابه یک روش تأثیرگذار

وعظ همواره شیوه‌ای قدیمی و مرسوم در بین انسان‌های فرهیخته بوده است که برای تأثیرات روحی از آن سود می‌برند. این پدیده در سطح افرادی همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا افراد دیگر قابل مشاهده است. پیامبر دربارهٔ رابطهٔ خود و جبرئیل می‌فرماید: هرگاه جبرئیل نزد من می‌آمد، مرا نصیحت می‌کرد. (۴) یکی از عمده‌ترین شیوه‌های عمومی پیامبر استفاده از وعظ برای راهنمایی مردم بود؛ بخصوص پیامبر برای صحابه‌ای که به لحاظ شناخت و عواطف به ایشان نزدیک‌تر بودند، از این روش استفاده می‌کرد. برخی از این موعظه‌ها مانند موعظه‌ها و وصایای پیامبر برای حضرت علی علیه السلام و ابودر تا زمان ما باقی مانده است. این شیوه در رفتار ائمهٔ معصوم علیهم السلام نیز مشاهده می‌شود. وصایای حضرت علی علیه السلام به حسنین علیهم السلام و دیگران از همین سنخ است.

این سیره در کنار توصیه‌های اولیای دین، مسیز وعظ را بیشتر مشخص می‌نماید. در روایتی، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «احی قلبک بالموعظة»؛ (۵) قلبت را با موعظ زنده کن.

شاید همهٔ تغییرها در ادبیات ائمهٔ اطهار علیهم السلام به صورت «زنده کردن» یا «زنده شدن» نیامده است، بلکه تغییراتی که ارزش بالایی دارند بدان‌ها احیا و زنده شدن اطلاق می‌شود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: اگر خواستید قلبتان را زنده کنید از موعظه استفاده نمایید. (۶) این سخن اهمیت، ارزش و سطح تأثیرگذاری این شیوه را می‌رساند.

حال سخن اینجاست که چرا موعظه‌های دلسوزانهٔ والدین بدون تأثیر باقی می‌ماند؟ آیا واقعاً موعظه یک شیوهٔ ناکارآمد برای تغییر رفتار است؟ آیا اشکال در موارد مذکور، به واعظ برمی‌گردد؟ یا موعظه‌پذیر مشکلاتی دارد که موعظه بی‌نتیجه می‌نماید؟ محتوای وعظ چه نقشی در کارآمدی و تأثیرگذاری آن دارد؟ شیوه‌های جایگزین در چه مواقعی توصیه می‌شود؟ اینها سؤالاتی هستند که ذهن بسیاری از ما را به خود مشغول کرده‌اند. از یک سو، در اطراف خود، مشاهده می‌کنیم که گاهی موعظه چه تأثیرات شگرفی در میان مردم می‌گذارد، اما از سوی دیگر، بسیاری اوقات عدم تأثیرگذاری آن را مشاهده می‌کنیم.

برای آشکار شدن مسئله و بررسی جایگاه «وعظ»، ضروری است در ادامه به این مهم پرداخته شود.

مفهوم لغوی «وعظ»

ابن فارس «وعظ» را «ترساندن»، و خلیل آن را «یادآوری و آنچه قلب را نرم می‌کند» معنا کرده‌اند. (۲)

راغب نیز در مفردات به همین معنا اشاره می‌کند و آیاتی را برای آن شاهد می‌آورد؛ مثل این آیات: «يُوعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰)؛ «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ» (سبا: ۴۶)؛ «ذَلِكُمْ تُوَعِّظُونَ» (مجادله: ۳)؛ «قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (یونس: ۵۷)؛ «وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى» (مود: ۱۲۰)؛ «وَوَكَّيْنَا لَهُ فِي الْأَوْحَانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا» (اعراف: ۱۲۵)؛ «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ» (نساء: ۶۳) (۳)

شخصیت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آن مربوط به شخصیت اجتماعی و رفتار آشکار فرد است؛ بخشی از آن نیز معمولاً آشکار نیست و البته با روش‌های ارزیابی فرافکن تا حدی قابل دست‌رسی است؛ ولی ما عموماً با همان رفتارهای ظاهری، که شخصیت اجتماعی ما را شکل می‌دهد، سروکار داریم.^(۷)

با توجه به این تعریف، در بررسی مفهوم «وعظ‌پذیری»، می‌توان صفت «شخصیتی بودن» آن را بهتر مورد بررسی قرار داد. در روایتی مرحوم کلینی به نقل از حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: مردم ده خصلت دارند؛ یکی از آنهاست: «واعظی که از کارهای قبیح نهی می‌کند».^(۸) این بیان حضرت به قرینه سیاق روایت، به صفاتی اشاره دارد که نوعی ثبات را می‌توان در آن یافت و - به اصطلاح - این اوصاف را در سطح صفات بیان می‌کند، نه در سطح حالت‌های زودگذر و کوتاه مدت.

شبهه این روایتی است که از امام جواد علیه السلام نقل شده است: مؤمن به سه خصلت نیاز دارد: ابتدا توفیقی از سوی خدا و سپس واعظی از درون خود و در آخر، پذیرش سخن کسانی که او را مورد نصیحت قرار می‌دهند.^(۹) این روایت نیز به نوعی، به صفت استمرار اشاره می‌نماید که با حالات و مقامات زودگذر سازگار نیست. از این‌رو، از این دو روایت و روایاتی شبهه این استفاده می‌شود که وعظ‌پذیری با اوصاف شخصیتی بی‌ارتباط نیست. مثلاً، افرادی که مستکبر و خود شیفته هستند، نمی‌توانند حرف دیگران را قبول کنند و حرف‌شنوی ندارند. به همین

البتة موعظه در کنار حکمت و جدال، یک روش کلی است و ممکن است به شیوه‌ها و فنون گوناگون، عملی شود. بحث حاضر بیشتر در سطح روش کلی و شرایط آن است که نباید با سطح فنی آن اشتباه شود. به هر حال، احتمال دارد موعظه‌گر، به دلایل گوناگون، در وعظ خود موفق نشود؛ چراکه در موعظه همان‌گونه که واعظ باید برخی شروط را داشته باشد، موعظه‌پذیر نیز باید یک سلسله شروط را داشته باشد و علاوه بر این دو، وعظ نیز باید دارای ویژگی‌هایی باشد. در غیر این صورت، وعظ به سرانجام نخواهد رسید. عدم قبول وعظ از سوی بسیاری از اقوام پیامبران حاکی از همین واقعیت است؛ چنان‌که حضرت نوح علیه السلام پس از سال‌ها تبلیغ دین خدا، تنها موفق شد تعداد انگشت‌شماری را به دین خود درآورد. پس در وعظ، باید علاوه بر رعایت شرایطی برای واعظ و وعظ، توجه خاصی به موعظه‌پذیر نیز داشت.

موعظه‌پذیری و مؤلفه‌های شخصیتی

روان‌شناسان در بحث از شخصیت، بیش از هر چیز به تفاوت‌های فردی توجه دارند؛ یعنی ویژگی‌هایی که فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند، در بحث حاضر، مراد از «شخصیت» الگوهای معینی از رفتار و شیوه‌های تفکر است که نحوه سازگاری شخص را با محیط تعیین می‌کند. در این تعریف اصطلاحی، به همسانی رفتار اشاره شده است؛ به این معنا که مردم در شرایط گوناگون، دوست دارند به طرز معینی فکر کنند یا دست به عمل بزنند.

دلیل، موعظه کردن آنها کاری بیهوده و لغو است؛ چراکه متکبر اصولاً دیگران را نمی‌بیند و آن قدر نسبت به خود اعجاب دارد که قادر نیست دیگران را ببیند تا چه رسد که سخن آنها را بشنود.

به نظر می‌رسد بین مفاهیم «تکبر»، «عجب و خودشیفتگی» و «موعظه‌ناپذیری» همبستگی معنایی وجود دارد. اما این همبستگی تا چه حدی است و آیا آموزش و یادگیری تأثیری در موعظه‌پذیر بودن افراد دارد یا خیر، مسئله دیگری است که نیاز به تحقیقات بیشتری دارد. به هر روی، آموزش و مهارت نیز می‌تواند در آن تأثیراتی داشته باشد. مهارت «گوش دادن» یکی از همین مهارت‌هاست.

موعظه‌پذیری و هوش هیجانی^(۱۰)

موعظه‌پذیری در حالی که به مؤلفه‌های شخصیتی نزدیک است، اما گویی با مؤلفه‌های هوش هیجانی بی‌ارتباط نیست؛ زیرا ویژگی موعظه‌پذیری یعنی اینکه فرد بتواند پای صحبت و اعظ بنشیند و سخن او را بشنود، وقتی که سخن او را شنید آن را تجزیه و تحلیل نماید، سپس آن را با شرایط خود مقایسه نماید که آیا این سخن با شرایط او تطبیق می‌کند یا خیر؟ اگر جواب مثبت بود آن‌گاه زمان پیاده کردن مفاد موعظه بر روی خودش فرا می‌رسد که این نیز مانند مراحل دیگر، نیاز به مهارت دارد. ترتیب این مراحل چنین است:

۱. انتخاب موقعیت و عظ؛

۲. مهارت گوش کردن؛

۳. تجزیه و تحلیل سخنان و اعظ؛

۴. آشنایی با افکار و هیجانات خود؛

۵. مقایسه تطبیقی بین مفاد و عظ و شرایط خویش.

هر پنج مرحله نیاز به مهارت دارد و به نظر می‌رسد برای بررسی این پنج مرحله، باید از مباحث «هوش هیجانی» استفاده کرد.

سالوی و همکاران او، که نظریه پرداز هوش هیجانی هستند، چهار شاخه مفهومی برای پوشش هوش هیجانی انتخاب کرده‌اند:

۱. ادراک هیجانی و بیان آن؛ که شامل شناخت و وارد کردن اطلاعات کلامی و غیرکلامی است؛

۲. تسهیل هیجانی اندیشه‌ها؛ استفاده از هیجانات به عنوان بخشی از فرایند شناخت، مثل خلأقیت و حل مسئله؛

۳. ادراک هیجانی شامل شناخت فرایند هیجان است؛ دانش و بینشی که موجب می‌شود فرد احساسات خود و احساسات دیگران را تحمل کند؛

۴. مدیریت هیجانی؛ تنظیم هیجانات خود و دیگران.^(۱۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در درون این چهار شاخه مفهومی هوش هیجانی، به راحتی می‌توان «وعظ» را ترسیم کرد و ابعاد آن را مورد بررسی قرار داد؛ یعنی موعظه‌پذیر باید بتواند پیام وعظ را دریافت نماید که این لازمه‌اش آن است که او قادر باشد اولاً، احساسات و عواطف خود را کاملاً بشناسد تا قادر باشد پیام را با کمترین مقاومت و تحریف دریافت نماید. ثانیاً، پس از دریافت، نوبت می‌رسد به اینکه او بتواند خود را مخاطب پیام قرار دهد؛ یعنی آن را با عیوب خود مقایسه نماید تا

نیازمند است که باید با آموزش، آن را ایجاد کرد. وقتی از هوش هیجانی سخن به میان می‌آید آموزش و تقویت این هوش نیز مطرح می‌شود؛ یعنی ما می‌توانیم با آموزش و تمرین، توانمندی‌های هیجانی و سواد هیجانی خود را تقویت نماییم. البته این نکته همچنان مبهم و نیازمند تحقیق می‌ماند که رابطه موعظه‌پذیری - که صفتی نسبتاً پایدار است - و تقویت چنین صفتی به عنوان یک مهارت هیجانی - عاطفی باید مشخص گردد. تبیین این رابطه به مجالی دیگر نیازمند است.

البته در روایات، کمتر به جنبه فنی و مهارتی موعظه اشاره شده، بلکه معمولاً روایات، موعظه را مورد توصیه قرار داده‌اند و جالب آنکه بیشتر هم موعظه‌پذیری را توصیه کرده‌اند.

موعظه‌پذیری و تکبر

موعظه‌پذیر ذاتاً انسانی متواضع است. او آموخته است پیرو حق باشد، پای سخن هر واعظی که صلاحیت وعظ را داشته باشد، می‌نشیند، خواه آن واعظ پیامبر خدا یا کتاب الهی باشد یا اصلاً همین جهان هستی با کوه‌ها و دشت‌ها باشد که داریم در حال تغییرند. مرگ مردگان گاه بر منبر وعظ می‌نشیند و موعظه‌پذیر نیز همچون شاگردی حرف شنو سخنش را می‌شنود. او داریم درباره آنچه شنیده یا دیده به تفکر می‌نشیند. اگر احساس کند حتی می‌تواند از تجربه‌های خویش پند بگیرد بی‌گمان پند خواهد گرفت و با تفکر خویش، به آنها عمق خواهد داد. اگر تواضع و حق‌طلبی موعظه‌پذیر نباشد نمی‌تواند با

درصدد جبران و تصحیح عیوب خود برآید. شاید یکی از حساس‌ترین مراحل در وعظ‌پذیری، همین نقطه است؛ به جای آنکه عیوب خود را اصلاح نماییم، محتوای وعظ را با دیگران مقایسه می‌کنیم و مطالب مطرح شده را برای تصحیح عیوب دیگران به کار می‌بریم و در این میان، کاملاً خود را فراموش می‌کنیم و این فرایند در برخی افراد، سال‌ها اتفاق می‌افتد و با یک خود سانسوری بلندمدت، فرد خود و عیوب خود را در کنار جاری زلال وعظ به فراموشی می‌سپارد!

پس از شنیدن و تطبیق با خود، مرحله تحمّل می‌رسد که فرد باید بتواند این آگاهی را نسبت به عیوب خود تحمّل نماید تا به تدریج در پی چاره‌جویی برآید.

مرحله آخر، مدیریت و تنظیم هیجانات خود و دیگران است؛ زیرا عمده گناهان و عیوب ما اولاً، آمیخته با عواطف و هیجانات ماست. ثانیاً، در بسیاری از آنها، دیگران نیز سهیمند و ما باید قادر باشیم در این مدیریت، هم نسبت به تنظیم هیجانات خود و هم نسبت به تنظیم هیجانات دیگران مدیریت لازم داشته باشیم؛ مثلاً، اگر نسبت به دیگری حسادت داریم و بین ما کینه‌ای ایجاد شده، گام اول اصلاح عواطف خود است؛ یعنی برطرف کردن حسادت نسبت به فرد مقابل، و گام بعد اصلاح روابط تیره شده فی مابین است. این امر لازمه‌اش آن است که از بین رفتن حسادت را با مهارت لازم به او تفهیم کنیم تا اگر او نیز نسبت به ما کدورتی دارد، کدورتش از بین برود. همین ابراز و افشای هیجان، به مهارت

چنین آورده است: «بدان که کبر منشی باطنی است ... و همان معنای باطنی است که شخص خود را بزرگ می‌پندارد و قدر و منزلت خود را بیش از آنچه هست، می‌بیند.» (۱۶)

در مجموع، می‌توان گفت: متکبر توان دیدن حق را ندارد؛ چراکه فقط خود و نیازها و عواطف خود را اصیل و حق می‌شمرد؛ گویی دیگران و اندیشه‌ها و نیازهای آنها اصلاً وجود ندارند. بی‌شک، چنین فردی نمی‌تواند پای وعظ دیگران بنشیند؛ چراکه گام اول آن است که به دیگران و سخنانشان توجه شود و اصالت آنها تأیید گردد، آنگاه توجه به آنها حاصل شود و اگر قابل پند بود پند پذیرفته شود. متکبر قادر نیست این شرایط را پیاده نماید و جالب آنکه توقعات این افراد نیز در بسیاری از موارد، تحقق پیدا نمی‌کند. آنها چون مردم را خوار و ذلیل می‌بینند دوست دارند مردم به آنان احترام بگذارند، در حالی که دیگران نیز از آنها متنفرند.

خودشیفتگی و خود بزرگ بینی

نزدیک‌ترین مفهوم در روان‌شناسی به تکبر «خود بزرگ بینی» و به عجب «خودشیفتگی» است که اولین پایه‌های این مفهوم را فروید پایه‌گذاری نمود، آنگاه کوهورت (Kohut) و کرنبرگ (Kernberg) آن را تکمیل کردند و از دل آنها، سه نظریه به وجود آمد: «نارسیسیزم» به عنوان ارزش خود دفاعی راسکین (Raskin)، «نارسیسیزم پنهان و آشکار» وینک (Wink) و فرضیه پیوستاری «نارسیسیزم - ارزش خود» واتسون (Watson).

واقعیت‌ها ارتباط صحیح برقرار کند. از این‌رو، گاه حتی از چیزهایی که بسیاری به غفلت از کنار آن می‌گذرند با تأمل در کنارشان می‌ایستند. این توجه موجب سرازیر شدن حکمت و دانش به قلب او می‌شود. بسیاری از اوقات بر داشتن این پرده غفلت، کلید حل معماست. وقتی غفلت به کناری زده شد و توجه حاصل شد، بسته به استعداد فرد، بینش حاصل می‌شود.

اما در مقابل، انسان متکبر غافل، خود را از این همه فیوضات محروم می‌کند؛ آن‌قدر خود را بالا احساس می‌کند که نمی‌تواند به چیزی جز خودش توجه کند. او چیزی جز خودش را نمی‌بیند. این مفهوم در روایات زیادی ذکر شده است. شیخ صدوق در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: کبر انکار حق، و ایمان اقرار به حق است. (۱۲)

در جای دیگر، مرحوم مجلسی از رسول خدا نقل می‌کند: کبر آن است که حق را ترک کنی و به حق دیگران تجاوز نمایی و مردم را چنان بینی که گویی اصلاً آبروی آنها مانند آبروی تو نیست و خون آنها مانند خون تو نیست. (۱۳)

در عبارتی مشابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کبر سرکشی در برابر حق و حقیر شمردن مردم معرفی شده است. (۱۴)

شبهه این عبارت را مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام آورده، کسی که حق را نشناسد و مردم را خوار شمارد، مورد لعن قرار گرفته است. (۱۵)

در متون اخلاقی نیز به همین معنا اشاره شده است. فیض کاشانی نیز در محجة البیضاء درباره «کبر»

بحث در سطوح گوناگون می‌تواند مفید باشد. ابتدا برای هر فردی که می‌خواهد خود را بشناسد و از این نیروی خدادادی بهره‌مند شود مفید است؛ زیرا ما می‌توانیم به واسطه شناخت خود، این نوع نگرش‌ها را تا حدی تغییر دهیم و به نقطه مطلوب نزدیک‌تر شویم. پس اگر کسی می‌بیند نشانگان خودشیفتگی را دارد و داشتن این صفت تا چه اندازه می‌تواند به او آسیب برساند، دست‌کم می‌تواند راه اصلاح را در پیش بگیرد.

فایده دوم این بحث در موعظه‌های انفرادی است که گاه والدین و مربیان ارئه می‌دهند. مربی ابتدا باید با ویژگی‌های شخصیتی متربی آشنا شود، سپس به وعظ و پسند او مشغول شود؛ زیرا اگر او چنین شخصیتی داشته باشد در آن صورت، زحماتش از بین خواهد رفت و حتی ممکن است نتیجه عکس بگیرد. این مسئله بخصوص در خانواده‌ها بسیار کاربرد دارد و در صورت مشاهده چنین مسئله‌ای، پدر یا مادر باید شیوه‌های دیگری برای ارتباط و راهنمایی فرزندشان برگزینند. البته شاید این تصور پیش بیاید که این نشانگان، که از مجموعه تشخیصی آورده شد، برای افرادی است که دچار اختلال شخصیت هستند که در مان آنها به حوزه تخصصی روان‌شناسی بازمی‌گردد و افراد عادی نباید به این حوزه وارد شوند. اما خودشیفتگی در سطوح پایین‌تر از سطح اختلال، در جامعه بسیار رایج است؛ یعنی گرایش‌های نارسیستیک که به سطح اختلال شخصیت نمی‌رسد، اما به هر حال، این افراد دیگران را با منش خود اذیت می‌کنند. تعامل با چنین افرادی

در این میان، نظریه واتسون ماهیتی انسجامی دارد و نظریه‌های وینک و راسکین را هم در دل خویش جای می‌دهد.^(۱۷)

«نارسیسیزم» یا «خودشیفتگی ناسالم» یک ساختار شخصیتی با مؤلفه‌هایی همچون حسادت، تکبر، بهره‌کشی، حس محق بودن و ناتوانی در همدلی با دیگران است. بر اساس طبقه‌بندی اختلالات روانی، «نارسیسیزم» وقتی در شکل افراطی خود، در قالب اختلال شخصیت ظاهر شود، یک الگوی فراگیر خود بزرگ‌بینی (در خیال یا در عمل)، نیاز به تحسین و فقدان قدرت همدلی است که از ابتدای بزرگ‌سالی شروع می‌شود. برخی از نشانه‌های آن عبارت است از:

احساس خود بزرگ‌بینی مبنی بر مهم بودن؛ خیال‌پردازی در زمینه قدرت، موفقیت، استعداد و زیبایی؛ پندار فردی استثنایی و خاص بودن که فقط افراد خاصی می‌توانند او را بفهمند و با او ارتباط برقرار کنند؛ نیاز به تحسین افراطی؛ احساس محق بودن و انتظار اینکه دیگران باید با تمام نیازها و توقعات وی موافقت کنند؛ بهره‌کشی از دیگران؛ فقدان قدرت همدلی؛ حسادت نسبت به دیگران یا اینکه معتقد است دیگران نسبت به او حسادت می‌ورزند؛ و نشانه دادن نگرش‌ها و اعمال خودخواهانه.^(۱۸)

با توجه به مباحث روایی و روان‌شناختی که مطرح شد، آشکار می‌شود که وعظ‌پذیری، سطحی از شناخت واقع‌بینانه خود و دیگران را می‌طلبد که افراد متکبر و «نارسیستیک» از آن محرومند. این

نیاز به مهارت دارد.

پس از آگاهی از این مشکل، باید بدانیم تا وقتی این مشکل پابرجاست نمی‌توانیم از روش موعظه استفاده نماییم و در صورت استفاده از موعظه، باید انتظار شکست داشته باشیم. شبیه این مطلب را در حدیث «عشق» از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند. حضرت در آنجا می‌فرماید: چون فرد عاشق بیمار است، قادر به پذیرش موعظه نیست. (۱۹) پس همان‌گونه که نصیحت عاشق بی‌ثمر است، نصیحت فرد خودشیفته نیز فایده‌ای ندارد و توجه به این مسئله در تعاملات شخصی و به ویژه در تعاملات تربیتی بسیار سودمند است. البته همان‌گونه که از فضای بحث پیداست، بیشتر این مطالب به حوزه وعظ فردی باز می‌گردد؛ یعنی هم کسی که قصد موعظه دیگری را دارد باید متوجه این امور باشد و هم کسی که در شرایطی قصد دارد از موعظ دیگران استفاده نماید. اما در مواعظ اجتماعی و سخنرانی‌های عمومی، شرایط دیگری نیز حاکم است؛ زیرا اگر چه ما با افراد سخن می‌گوییم، اما ویژگی گشتالتی جمع، ماهیت آن را از ماهیت تک تک افراد متمایز می‌سازد، و این از اوصاف گروه و اجتماع است، که خود مباحث دیگری می‌طلبد و باید در فرصتی دیگر بدان پرداخت.

روایات موعظه معمولاً به حوزه‌های ذیل اشاره دارند:

۱. آداب موعظه؛

۲. موعظه شنیدن و قبول موعظه؛

۳. مطلق وعظ؛

۴. چیزهایی که می‌توانند نقش واعظ را ایفا نمایند؛ مثل مرگ، ملکوت آسمان‌ها و زمین، قرآن، تغییر دنیا و تجربه‌های انسان‌ها.

البته درست است که روایات به ابعاد فنی بحث آن‌گونه که در روان‌شناسی معمول است - اشاره نمی‌کنند و بیشتر به ابعاد ارزشی اشاره دارند، اما رعایت این ابعاد ارزشی خود باعث بیشترین تأثیرگذاری می‌گردد و حتی منشأ طراحی فنون درمانی و مشاوره‌ای هم خواهد شد.

در حدیثی، امام صادق علیه السلام درباره موعظه‌پذیری می‌فرماید: هر که خدای متعال در درون نفسش واعظی فرار نداده باشد موعظه‌های دیگران برایش سودی نخواهند داشت. (۲۰) در اینجا، می‌توانیم این آموزه اخلاقی را به عنوان یک روش در پذیرش موعظه بپذیریم و دست‌کم آن را برای کسانی که خود طالب آن هستند به کار ببریم و به آنان کمک کنیم تا این حالت روانی مطلوب برایشان ایجاد شود یا با کمک مشاور بتوانند خود را بیشتر بشناسند، و اگر در نظام شناختی آنان مشکلاتی وجود دارد که موجب عدم پذیرش آنان شده است، درصدد اصلاح آن برآیند. اما در مجموع، ظاهر روایات معمولاً به مسائل ارزشی اشاره دارند.

آداب موعظه کردن

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿أذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِينَ﴾ (نحل: ۱۲۵) اولین استفاده از این آیه این

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عمل به گفته خود یکی از کلیدی‌ترین شیوه‌هاست که علاوه بر بار ارزشی، جنبه فنی نیز دارد و تنها به موقعیت موعظه نیز بستگی ندارد، بلکه در هر نوع توصیه به دیگران نیز، اعم از اینکه توصیه مستقیم باشد یا غیرمستقیم آن را دربر می‌گیرد و این یک نیاز اساسی است و تأثیرات شگرفی بر مخاطب دارد که رعایت آن الزامی است. همچنین در روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام نقل شده است: اگر کسی از شما نصیحت خواست بر شما لازم است که او را نصیحت کنید، اما با رحمت و مدارا با او رفتار نمایید. (۲۳)

این روایت نیز به نکته‌ای کلیدی در مشاوره اشاره می‌کند. حضرت می‌فرماید: اگر کسی از شما نصیحت خواست در آن صورت، نصیحت خواه حقوقی دارد که یکی از آنها این است که شما با رفق و رحمت بنا او برخورد نمایید. بی‌تردید، در مشاوره‌های عادی، کمتر اتفاق می‌افتد که مشاور این‌گونه برخورد نکند؛ معمولاً کسی که مرتکب اشتباه یا لغزشی شده است استحقاق آن را دارد که دیگران با او تندی نمایند. در چنین شرایطی، باید نصیحت‌کننده با رحمت و مدارا با مراجع خود برخورد نماید. این شیوه برخورد بزرگ‌ترین مشوق مراجع است. تحقیقات روان‌شناختی نیز نشان می‌دهند که این برخورد، در بسیاری از اوقات، تأثیری بر مراجع می‌گذارد که خود به خود مشکل او برطرف می‌شود و در واقع، موجب گشودگی منفذهای بسته روان او می‌شود. بسیاری از اوقات مراجع می‌گویند: نمی‌دانم چه شد که احساس می‌کنم

است که خدای متعال برای دعوت به حق، شیوه‌هایی را توصیه نموده که «موعظه حسنه» یکی از آنهاست. در تفسیر این آیه، روایات چنین می‌فرمایند:

۱. پس از احتمال قبول، موعظه را شروع کنید.
 ۲. موعظه‌کننده، خود باید عامل به وعظ خویش باشد.
 ۳. در هنگام موعظه، با رحمت و رفق برخورد نمایید.
- مرحوم ابن شعبه حرّانی در کتاب شریف *تحف العقول* می‌نویسد: هر کس برادر خویش را به صورت مخفیانه موعظه نماید، او را زینت بخشیده است، و هر کس برادر خود را به صورت آشکار موعظه نماید به او بدی کرده است. (۲۱)

اگر در همین حدیث درنگی نمایم، خواهیم دید که پیام اولیه روایت، تذکر یک نکته اخلاقی است که لازم است مورد مذاقه قرار بگیرد. در وعظ، چه خصوصیتی است که مخفیانه صورت گرفتن آن بهتر است؟ رابطه وعظ با ویژگی‌های شخصیتی موعظه‌شونده چیست؟ آیا این عمل با سطح «حرمت خود» و «عزت نفس» موعظه‌پذیر ارتباط دارد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش‌ها و مسائلی از این دست، خود می‌تواند منشأ تحقیقات و فنون مشاوره‌ای قرار گیرد.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عالم اگر به علم خود عمل نکند موعظه‌اش از دل‌ها گم می‌شود؛ همان‌گونه که باران از روی سنگ زایل می‌گردد. (۲۲)

سر کلاف گم شده زندگی خویش را پیدا کردم!
می‌گوییم: چگونه؟

می‌گوید: وقتی آن حالت پذیرش و همدلی را دیدم، گویی خودم را پیدا کردم. اما چه شد، نمی‌دانم!

البته اگر بخواهیم آداب موعظه را به طور کامل و جامع مورد بحث قرار دهیم، باید بحث جامعی از مفاهیم مرتبط با موضوع داشته باشیم؛ مثل آداب سخن گفتن، نصیحت کردن و امر به معروف و نهی از منکر.

تا اینجا صفت بسیار نیکوی و عظم‌پذیری از دو زاویه مورد بررسی قرار گرفت: یکی آنکه این صفت نسبتاً پایدار است؛ و دیگر آنکه صفتی است قابل تقویت و تغییر، و با افزودن برخی مهارت‌ها و تغییر بخشی از شناخت‌ها، می‌توان آن را تغییر داد. در متون روایی ما، به این ویژگی توجه خاصی شده است، و جالب آنکه پندپذیری را منحصر به وعظ انسانی ندانسته‌اند، بلکه دایره‌ای وسیع‌تر را برشمرده‌اند. در سطور ذیل به بعضی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. امام علی علیه السلام: زیباترین قصه‌ها و رساترین مواعظ و پرنفع‌ترین تذکرها کتاب خدای - عز و جل - است. (۲۴)

۲. امام علی علیه السلام: کتاب خدا را بگشایید؛ زیرا این کتاب پیشوا و هدایت‌کننده‌ای دلسوز و وعظ‌کننده است. (۲۵)

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله: مرگ برای موعظه کفایت می‌کند. (۲۶)

۴. لقمان علیه السلام: در ملکوت آسمان و زمین و کوه‌ها و مخلوقات خدا زیاد تفکر کنید. این کار می‌تواند موعظه‌گر قلب شما باشد. (۲۷)

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله: غافل‌ترین مردم کسی است که از تغییر و تحوّل دنیا پند نگیرد. (۲۸)

۶. امام علی علیه السلام: بهترین تجربه‌ها تجربه‌هایی هستند که بتوان از آنها پند گرفت. (۲۹)

۷. امام علی علیه السلام: عاقل کسی است که بتواند از تجارب خویش وعظ بگیرد. (۳۰)

با نگاهی به این قبیل روایات، جایگاه این صفت مشخص می‌گردد. اگر دیده‌ای عبرت بین باشد از هر چیزی که در اطراف وجود دارد می‌توان بهره برد و پند گرفت، از تجارب زندگی خویش گرفته تا کتاب خداوند - تبارک و تعالی - همه چیز در حال اندرز دادن به انسان هستند.

موانع وعظ

بسیاری اوقات فردی با دلسوزی تمام، اقدام به موعظه دیگران می‌کند، اما مشاهده نمی‌نماید که سخنانش هیچ تأثیری ندارند و حتی گاهی موجب سوء تفاهم نیز می‌شوند. به همین دلیل، در امر به معروف و نهی از منکر، یکی از شرایط را برای اقدام به این عمل، احتمال تأثیرگذاری دانسته‌اند و از این رو، توجه به دو جنبه، حایز اهمیت است: اولاً، کسی که می‌خواهد اقدام به موعظه نماید، ببیند شرایط وعظ دیگران را دارد یا خیر. اگر این شرایط را ندارد - مثلاً، خود عامل به سخن خویش نیست - و این احتمال را می‌دهد که سخنش تأثیری در مخاطب

ندارد، همین مانع تأثیر وعظ است. ثانیاً، مخاطب و موعظه‌پذیر باید برخی شروط را دارا باشد؛ مثلاً، آمادگی روانی لازم برای شنیدن سخن داشته باشد؛ خسته نباشد، وقت خواب یا تفریح او نباشد و به لحاظ روانی - مثلاً - دچار افسردگی نباشد که در این صورت، توان شنیدن موعظه را نخواهد داشت. چنین فردی باید ابتدا تحت درمان افسردگی قرار گیرد، آن‌گاه به او پند و اندرز داده شود.

در روایات نیز به برخی از این موارد اشاره شده است؛ مثلاً، پندپذیری سفیه، دشوار تلقی شده است و آن را مسانند صععود افراد پیر به قلّه کوه دانسته‌اند.^(۳۱)

یا در روایت دیگری، از امام علی علیه السلام نقل شده که ایشان عشق را توصیف می‌نماید و اوصاف و نشانه‌هایی از عاشق را مطرح می‌کند، سپس در انتهای روایت می‌فرماید: چنین فردی از هیچ واعظی پند نخواهد گرفت.^(۳۲) اگر ما تنها به همین روایت نظر نماییم و بخواهیم از بحث حاضر، یک روش برخورداریم، بخواهیم از استخراج کنیم، به یافته‌های ارزنده‌ای خواهیم رسید: اولاً، حضرت در یک نشانه‌شناسی، نشانه‌های عاشق را مطرح می‌نماید: عاشق کسی است که عشق چشمانش را کور کرده و قلبش را بیمار نموده است. او با چشمی ناسالم به اطراف خویش نظاره می‌کند و با گوش‌های غیرشنوا می‌شنود. شهوات عقل او را دریده‌اند و دنیا قلبش را میرانده است... پس از ذکر این اوصاف، می‌فرماید: او از کسی سخنی نمی‌پذیرد؛ یعنی عاشق تا وقتی متمرکز بر دیگری است پند نمی‌پذیرد. پس باید بدانیم تا وقتی او عاشق

دیگری است موعظه نتیجه نمی‌دهد؛ چراکه او در چنان شرایطی توان شنیدن ندارد و نمی‌تواند بشنود. بنابراین، اولین گام درمان عشق اوست که این کار دیگر با موعظه و توصیه قابل اجرا نیست، بلکه راه کارهای خود را دارد و در صورت موفقیت، می‌توان از توان وعظ و پند نیز بهره برد.

حال اگر بخواهیم یک استفاده روشی از سخن حضرت علی علیه السلام بنماییم باید صفت عشق را توسعه دهیم؛ یعنی چنین بگوییم که عشق - فی حد نفسه - موضوعیت ندارد، بلکه آنچه مهم است این است که عشق یک نابهنجاری روانی است و این عشق سازمان روانی عاشق را دچار تغییر کرده است. موارد مشابهی مثل خودشیفتگی، افسردگی حاد و اضطراب شدید نیز اگر چنین ویژگی‌ای داشته باشند از همین قانون تبعیت می‌کنند و موعظه در چنین افرادی اثر ندارد یا گاهی حتی باعث تشدید مشکل آنها خواهد شد. در مشاوره‌های فردی، توجه به این نکات بسیار حایز اهمیت است. و شاید روان‌شناسانی که موعظه درمانی را شیوه‌ای غلط ارزیابی می‌کنند به همین مسئله اشاره دارند.

البته یک نگاه افراطی نیز وجود دارد که موعظه را مطلقاً نفی می‌کند. این سخن نیز ناصواب است؛ زیرا بهترین دلیل برای صحت این روش آن است که سال‌های سال، در جامعه از این روش استفاده شده و تأثیرات شگرف آن را نیز بسیار دیده‌ایم. اما این نکته نیز قابل قبول است که همه جا و همیشه نمی‌توان از این روش استفاده نمود. شاید علت این نوع تفکر هم از آنجائش می‌شود: باشد که بسیاری از غیرمتخصصان،

موعظه به عنوان روشی که معمولاً در جوامع دینی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، اگر به صورت صحیح و در جایگاه اصلی‌اش استفاده شود، می‌تواند به عنوان یکی از روش‌های مؤثر مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما با این روش، چندگونه برخورد شده است:

عده‌ای به دلایل گوناگون، در بیشتر مواقع، از این شیوه استفاده می‌کنند، بدون آنکه شرایط و زمینه‌ها را مورد ارزیابی قرار دهند و بدین دلیل، در مواردی هم با شکست مواجه می‌شوند و حتی در بسیاری اوقات، موعظه‌پذیر از واعظ متنفر می‌شود.

گروهی نیز مدعی هستند که وعظ و پند روشی علمی برای تغییر دیگران نیست و مطلقاً آن را نفی می‌کنند. این گروه نیز خود را از این روش مهم تغییر رفتار محروم کرده‌اند، اگرچه ناخواسته در بسیاری اوقات، به مخاطب خود توصیه می‌کنند، اما از نام آن اجتناب می‌ورزند.

گروه سوم نیز هستند که شرایط را می‌سنجند و اگر شرایط مساعد بود و مخاطب به لحاظ روان‌شناختی آمادگی داشت، از این فن استفاده می‌کنند. معمولاً وقتی افراد دچار مشکلات شدید روان‌آزردگی یا آسیب‌های عاطفی باشند، استفاده از این روش منطقی نیست و این روش در مورد افرادی که از حیث روانی بهنجارند، قابل اجراست، البته با رعایت شرایطی مثل خستگی، خواب‌آلودگی و گرسنگی که به عنوان شرایط عمومی باید رعایت شود. شیوه سوم از بعضی روایات قابل استفاده است. پی‌نوشت‌ها

محض برخورد با مشکلات، چون دانش کافی ندارند و با فنون روان‌شناسی بالینی آشنا نیستند، شروع به موعظه می‌کنند و این همان استفاده نابجا از موعظه است؛ مثلاً، کسی که دچار افسردگی شده است و به طور عادی، احساس گناه و عذاب وجدان دارد، دیگر ظرفیتی برای پذیرش موعظه ندارد.

متأسفانه شاید این نوع تعاملات موجب بدبینی و منجر به نفی کلی موعظه شده است. اگر بخواهیم به طور علمی برخورد کنیم باید حوزه هر یک از این روش‌ها را تعریف نماییم و هر کدام را در جای خود استفاده نماییم. شاید در بسیاری از اختلالات «نوروتیک» و «شخصیتی» نتوان از موعظه استفاده کرد، بلکه باید ابتدا با روش‌های دیگر، مشکلات اولیه بیمار را حل نمود، سپس در شرایط مناسب درمانگر، از توصیه و پند استفاده نماید.

برای وعظ، آداب و موانعی ذکر کرده‌اند که رعایت آنها موجب تأثیرگذاری این روش می‌شود. البته - چنان‌که روشن است - مسائل انسانی به صورت مطلق و بدون خطا، قابل توصیه نیست. حتی بهترین روان‌شناسان نیز ممکن است نتوانند از یک روش بسیار خوب همیشه با موفقیت استفاده نمایند و این امری طبیعی است.

نتیجه‌گیری

هر پدیده انسانی، که دارای کارکرد روایی مثبت است، بدون شک در روان انسان‌ها جایگاهی دارد که قابل مطالعه علمی است، اگرچه تاکنون کسی اقدام به این کار نکرده باشد. «موعظه» نیز چنین است.

۲۴. محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۴.
 ۲۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۰.
 ۲۶. محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۸۵.
 ۲۷. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
 ۲۸. شیخ صدوق، پیشین، ج ۴، ص ۳۹۴.
 ۲۹. شریف الرضی، خصائص الاثمه، تحقیق محمدهادی امینی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامی، ص ۱۱۷.
 ۳۰. شیخ صدوق، پیشین، ج ۴، ص ۳۸۸.
 ۳۱. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۱۳، ص ۴۲۶.
 ۳۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- این تماس تلفنی در تاریخ ۹ آذر ۱۳۸۵ با «مرکز پاسخ‌گویی دفتر تبلیغات»، واحد مشاوره گرفته شده است.
 ۲- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، مصر، شركة مكتبة مصطفى البانی و اولاده، ج ۶، ص ۱۲۶.
 ۳- واغب اصفهانی، مفردات غریب القرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲، ص ۵۲۷.
 ۴- محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، بیروت، دارالصعب و دارالتعارف، ج ۲، ص ۳۰۲.
 ۵- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴، ص ۶۹.
 ۶- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳، ج ۷۷، ص ۲۱۹، روایت ۲، ب ۸.
 ۷- ریستا. ال. اتکینسون، زمینه روان‌شناسی هیلگارد، ترجمه محمدنقی براهنی و همکاران، تهران، رشد، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۳.
 ۸- حضرت علی علیه السلام: «ایها الناس فی الانسان عشر خصال بظهورها لسانه و شاهد یخبر عن الضمیر حاکم یفصل بین الخطاب و ناطق یرد به الجواب و شافع یدرک به الحاجة و اوصف یعرف به الاشیاء و امیر یأمر بالحسن و واعظ ینهی عن القبیح و معز تسکن به الاحزان و حاضره تجلی به الضغائن و موثق تلذذ به الاسماع» (محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۰).
 ۹- محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۵، ص ۶۵.

10. Emotional Intelligenc.

11. *Handbook of positive psychology*, C.I. Shyder ed, Newyork & Oxford, Oxford University Press, 2002, P. 161.

- ۱۲- شیخ صدوق، معانی الاخبار، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ج ۱، ص ۲۴۱.
 ۱۳- رسول الله (ص): «الکبر ان تترك الحق و تتجاوزه الى غيره و تنظر الى الناس و لا تری ان احداً عرضه کعرضک و دمه کدمک» (محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۷، ص ۹۰).
 ۱۴- «الکبر یطر الحق و غمط الناس» (المنذری، الترغیب، الترهیب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۵۶۷).
 ۱۵- محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۱.
 ۱۶- مولی محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۴۱، ج ۶، ص ۲۴۵.
 ۱۷- رک. نیما قربانی، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، تهران، تبلور، ۱۳۸۴.

- ۱۸- انجمن روان‌پزشکی آمریکا، راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی، (DSM-4-TR)، ج چهارم، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
 ۱۹- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱.
 ۲۰- «من لم یجعل الله له من نفسه واعظاً فانّ مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئاً» (شیخ مفید، الامالی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴، ص ۲۸).

- ۲۱- ابن شعبه حرّانی، پیشین، ص ۴۸۹.
 ۲۲- محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴.
 ۲۳- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ج ۲، ص ۶۲۴.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی